

اَكْبَرُ الْمَعَارِفِ

ماه ابان ۱۳۰۵

علوم - معارف

چون در شماره پنجم بمناسبتی نکارش رفت که اطلاق معارف بر علوم غلط است و این مسئله را غالباً با گوش تعجب و شبهه اصفا کردند اینک ناگزیر برای اثبات مطلب و رفع اشتباه بتشریح سخن و بسط مقال میپردازیم تا پس از تحریر محل نزاع و بیان چند مقدمه نتیجه بر اهل ذوق و فضل واضح و آشکار گردد

(تحریر محل نزاع)

دعوی ما این است که اطلاق معارف بر علوم جمع علم به معنای اصطلاحی غلط است و چون ما از وزارت معارف و وزارت علوم بمعنای اصطلاحی مقصود داریم بدلیل آنکه صنایع مستظرفه و اوقاف را هم دنبال آن میآوریم پس وزارت معارف غلط و ضحیح وزارت علوم است - اما مقدمات

(مقدمه اولی)

در بیان معنای علم اصطلاحی و علم لغوی و معرفت و تفاوت ما بین هر یک از آنها :

(علم اصطلاحی)

علم در اصطلاح علمای هر فن عبارت است از ملکه چنانچه گفته اند
« العلم ملکه یقتدر بها علی ادراکات جزئیه »

یا عبارت است از نفس اصول و قواعد هر علم چنانچه در محل خود ثابت و مقرر است. این مسئله هم مسلم است که در معرف عام و خاص هر کجا علم یا علوم یا عالم بگویند مقصود اصطلاحی است نه لغوی. و اگر معنای لغوی مقصود باشد لازم میاید که تمام افراد بشر بلکه حیوانات هم علما باشند زیرا همه دارای مدرکات جزئیة بوده و لااقل صاحب و دشمن و غذای خود را میشناسند

(علم لغوی)

در بیان معنای علم لغوی يك اختلاف طویل الذیل بین علمای اشتقاق وجود دارد بدرجۀ که بعضی گفته اند معنای علم از شدت بداهت و ظهور در حیز حد و وصف نمیگنجد. بعضی دیگر گویند تعریف و تحدید آن از شدت صعوبت قریب بمحال است.

بعضی نیز گفته اند. علم و معرفت و شعور بمعنی واحد هستند. ولی بعضی دیگر ما بین هر يك بشرح ذیل فرق گذاشته اند.

این خطیب که یکی از بزرگان و ائمه لغت است در مصباح المنیر گوید: علم بمعنی یقین و معرفت هر دو آمده و با معنی یقین بدو مفعول و با معنی عرفان بیک مفعول متعدی میگردد

و راغب اصفهانی که نیز یکی از وجوه ائمه لغت و گفتار او در تمام کتب لغت مبسوطه سند است در کتاب مقبره ات خود گوید:

علم ادراك حقیقت هر چیز است و این ادراك بر دو قسم است یکی ادراك ذات شیئی و دیگری حکم بر شیئی بوجود شیئی دیگر و اول متعدی بیک مفعول میگردد کقوله تعالی « لا تعلمونهم الله یعلمهم » و دومی بدو مفعول متعدی میگردد مثل « فان علمتموهن مؤمنات الخ »

سایر بزرگان لغت نیز در طی عبارات مختلفه همه بیک مقصود را ادا میکنند و آن مقصود بر حسب استخراج ما اینست که علم در لغت دو معنی دارد یکی یقین

یعنی اعتقاد ثابت جازم و باین معنی بدو مفعول متعدی می گردد
مثل (علمت زیدا فاضلا) دوم معرفت و عرفان و باین معنی بیک
مفعول متعدی می گردد (مثل علمت زیدا ای عرفته) چنانچه ابن
مالک هم در الفیه گوید :

لعلم عرفان و ظن تهمة تعدية لواحد ملتزمة

بعقیده بنده علمای منطق هم که علم لغوی را تقسیم به تصور
و تصدیق کرده اند

نظر بدین دو معنی داشته اند یعنی علم یقینی و دومفعولی
را تصدیق و علم بمعنی عرفان و یک مفعولی را تصور نام گذاشته
اند چنانچه گفته اند

(العلم ان كان ادعا نا للنسبة فتصديق و الافتصوور)

اطلاق علم بر یقین مسلم بر سبیل حقیقت است . اما اطلاق
ان بر معرفت ایا حقیقت اولیه است بر سبیل اشتراك یا مجاز شایع
و حقیقت ثانوی چون در کتب لغت تعرضی نشده و تشخیص ان
محتاج به تتبع و تدقیق عمیق در علوم ادبیه و مخصوصا علم اصول
فقه و کارسانی نیست و از محل نزاع هم خارج است ما از بیان ان
صرف نظر میکنیم

(معرفت)

عبارات ائمه لغت در معنای معرفت و عرفان هر چند مختلف
است ولی مرجع همه تقریباً یکی است
صاحب صراح گوید : معرفت و عرفان شناختن . راغب در
مفردات گوید : المعرفة و العرفان ادراك الشيء بتدبر و بضاده
الانكار .

صاحب قاموس گوید : عرفة يعرفه معرفة و عرفانا و عرفة
بالكسر و عرفانا بكسر تین علمه

ابن خطیب در مصباح المنیر گوید : عرفة عرفة بالكسر و

عرفاناً علمته بحاسة من الحواس الخمس .
سایر کتب لغت هم قریب بهمین مضامین می گویند . پس
ترجمه معرفت و عرفان بحکم صریح عبارات قوم شناختن است و
شناختن نیز همان علم يك مفعولی تصویری است که عرفان و معرفت را
بدان ترجمه کرده اند .

و معرفت بمعنی علم لغوی دو مفعولی تصدیقی هرگز استعمال
نشده تاچه رسد بعلم اصطلاحی .
در حقیقت معرفت و علم يك مفعولی مترادف هستند و بدین
لحاظ بمعنی معرفت و معرفت بمعنی علم استعمال و ترجمه شده
است در کتب لغت و سایر مقامات .

و چون تفاوت مابین علم دو مفعولی تصدیقی با معرفت واضح
و اشکار است بخلاف علم يك مفعولی از این سبب بعضی از محققین
برحسب موارد استعمال در مقام فرق مابین این دو نیز بر آمده و
جهت فرق را بشرح ذیل بیان کرده اند .

فرق اول

معرفت غالباً اطلاق می شود بر ادراک ثانوی یعنی هرگاه
چیزی که فراموش شده ثانیاً بذهن درآید براین ادراک غالباً ادراک
عرفان اطلاق می شود نه علم يك مفعولی .
از استاد خود افضل الحكماء المتأخرین جهانگیر خان قشقائی
نورالله مضعمه بیاد دارم که می فرمود عارف را بدان سبب عارف
گویند که عهود عالم است را که حجب کثیفه جسمانی از خاطرش
فراموش کرده بود هنوز تزکیه باطن و صفای نفس دو باره بیاد
آورده است .

فرق دوم

معرفت ادراک بسبب و جزئی است و علم يك مفعولی ادراک
کلی و مرکب و از این سبب گفته نمی شود علمت الله و گفته می شود

عرفت الله زیرا ذات خدا بسیط است و مرکب

فرق سوم

معرفت ادراك ذات شیئی است تفصیل ولی علم بك مفعولی ادراك
اجمالی را هم شامل میشود .
صاحب تاج العروس بك فرق دیگر هم ذکر می کند و میگوید
معرفت تعلق بذات شیئی دارد و علم تعلق باحوال شیئی ولی بقیدم
بنگ این فرق بیمور است زیرا علم باحوال شیئی علم دو مفعولی تصدیقی
است و فرق ان با معرفت تصویری واضح و اشکار است
باری علم بك مفعولی و معرفت و شعور بمعنای دیگر استعمال
شده اند بخلاف علم دو مفعولی تصدیقی و هیچیک از این چهار بر
علم اصطلاحی که عبارت از ملکه یا اصول باشد اطلاق نشده و
نخواهد شد

مقدمه دوم

در بیان معنی معارف و اصل اشتقاق و مفرد ان .
معارف باتفاق تمام ائمه و کتب لغت جمع معرف بفتح راست
و معرف اسم مکانست از عرف و در بعضی از لغات مینگارند که شاید
اسم مکان از عرف معرف بکسر را برون مسجد هم استعمال شده -
معارف در اصل بمعنی مکان های شناختن هر چیزی است و چون وجه
مکان شناختن صاحب وجه است از کثرت استعمال معارف اختصاص
بوجه یافته و در این معنای خاص حقیقت تا نوی شده بحدی که
در غیر انسان هم معنای ان وجوه آمده است .
در تمام کتب لغت مینگارند « امرأة حسنة المعارف ای الوجه
و مایظهر منها واحد ما معرف بفتح الراء و نیز مینگارند « معارف
الأرض اوجهها و معارف منها . و گاهی اطلاق بر محاسن وجه شده
چنانچه در تاج العروس است « وقیل المعارف محاسن الوجه »
و نیز معارف بمعنی معروفین و مشهورین هم آمده اما نه از

راه اینکه مفردان معروف باشد بلکه مفردان با اتفاق لغویین همان معرف است چنانچه تاج العروس مینکارد « و يقال هو من المعارف ای المعروفین . کانه برادیه من ذوی المعارف ای الوجوه خریری در مقامات بهر دو معنی استعمال کرده میگوید (حیا الله المعارف و ان لم یکن معارف » از معارف اولی وجوه مقصود است و از ثانی معروفین)

در فارسی هم اینکه گفته میشود فلانی از وجوه یا از معارف رجال است مأخوذ است از همین جمله (هو من المعارف ای المعروفین) و معروف هم چنانچه راغب گوید « اسم لكل فعل يعرف بالشرع و العقل حسنه و المنکر ما یُنکر بهما »

پس بتصریح تمام ائمه لغت معلوم شد که معارف جمع معرف بفتح یا معرف بکسر و اسم مکانست نه جمع معرفت مصدری

مقدمه سوم

در بیان موجبات اشتباه و مزال اقدام و رفع آن . سه چیز باعث اشتباه شده و بعضی اشخاص امان بلکه یقین کرده اند که اطلاق معارف بر علوم صحیح است و دعوی بطلان غلط . اول - کلمه دائرة المعارف و نظارت یا وزارت معارف در مصر و ترکیه و بین النهرین و سایر ممالک عربی زبان دوم - استعمال کلمه معارف در کتب ادبیه و غیر ادبیه

سوم - ترجمه کردن ائمه لغت علم را بمعرفت و عرفان و نیز عرفان را بعلم . و تقریباً هر سه قسمت را یکی از معترضین در یک مقاله جمع کرده و در یکی از جراید انتشار داده و در پایان برای او یقین حاصل شده بود که معارف جمع معرفت است و معرفت بمعنی علم است و اطلاق معارف بر علوم مسلم صحیح است

با اینکه پس از مقدمات فوق هر خواننده بحقیقت پی میبرد

ولی برای اینکه مسئله کاملاً روشن گردد يك يك از این سه چیز و مزال اقدام را در مقام بیان و رفع اشتباه بر می آوریم.

اول

اما دایرة المعارف - بمعنی دایرة العلوم نیست زیرا در این کتاب علوم ضبط نشده بلکه لغات ضبط شده و در حقیقت يك كتاب لغت مبسوطی است و اگر يك كتاب مشتمل بر چندین علم از قبیل مفتاح العلوم سكاکی یا نفایس الفنون بدایرة المعارف موسوم شده بود انوقت معترضین میتوانستند گفت معارف بر علوم اطلاق شده است پس دایرة المعارف یعنی دائره وجود و معارف جمع معرف است - و کاملاً معنای مناسب دارد زیرا وجود رجال دانشمند عالم و وجود مطالب تاریخی و علمی و صنعتی در آن دایره وار جمع آمده است. اینکه معارف جمع معرف است و معرف مکان شناختن و چون هر لغتی و لفظی معرف برای معنای خویش است پس تناسب کامل حاصل است و هر کتاب لغتی را میتوان دایرة المعارف بدین معنی گفت یعنی دایره معرفها بمعنی مکان شناختن اما نظارت معارف آن هم بمعنی وجود کارهای خوب يك ملك و ملت است از قبیل صنایع و علوم، تعلیم و تربیت و ترویج اخلاق و تزریق حب وطن و سایر چیزها، و بهمین سبب مصریان نمیگویند نظارت معارف و اوقاف و صنایع در صورتیکه اگر از معارف علوم تنها قصد داشتند بایستی صنایع و اوقاف و سایر چیزهای مذکوره را هم مثل مادر دنبال آن ذکر کنند.

دوم

مقتضی مزبور از کلمات فیض که گفته است
 « هذه المعرفة بعد معرفة الله سبحانه اهم المعارف »
 و علامه که گفته است « اتفق اهل الحل و العقد من امامة محمد (ص) علی وجوب هذه المعارف » و محقق تفتازانی که در دیباچه مطول می گوید « هو التحلی بحقایق العلوم و المعارف »

استدلال کرده بر اینکه معارف جمع معرفت است و معرفت را هم مسلم داشته که بمعنی عام است و نتیجه گرفته که اطلاق علوم بر معارف صحیح است !!

کلمه معارف در عبارات فیض و علامه یا بمعنی معروفین است که یکی از معانی معارف است سابقا مذکور شد و معروف چنانچه ائمه لغت و مخصوصا راغب می نگارد و سابقا هم اشارت رفت « اسم لکل فعل يعرف بالشرع والعقل حسنه والمنکر ما نیکر بهما » یا اینکه بمعنی وجوه عبادات و واجبات است و بعد از تصریح ائمه لغت چگونه می شود از کلمات دیگران باینکه دلیلی براستخراج نیست بر خلاف چیزی استخراج کرد و اما کلام تفتازانی خلاف مقصود ایشانرا ثابت می کنند زیرا تکرار معارف بعد از علوم دلیل است که معارف علوم نیست و بهمین سبب فاضل چلبی در حاشیه فرق های لغوی از قبیل ادراک تصدیقی و تصویری و ادراک کلی و جزئی در بین قائل شده . ولی حق این است که علوم در اینجا علوم اصطلاحی است و معارف بمعنی وجوه و در حقیقت صفت علوم است یعنی چون علوم وجوه فضایل هستند ازین سبب احق بتقدیم و تعظیم می باشند .

چنانکه هرگاه گوئی علما و وجوه رجال چنین گویند از آن فهمیده می شود نعت علما باینکه وجوه رجال هستند . معترض بر مدعای خودش نیز استدلال کرده بود عبارت تفتازانی در باب مستدالیه مطول که گوید : (تعریفه بالعلمیه و قدمه علی بقیه المعارف لانها اعرف منها . و مؤلف شرح رضی که در مبحث معرفه و تکره گوید (و انما سمیت مبهمات و ان کانت معارف) . جواب از این استدلال این است که معارف در اصطلاح علمای نحو و بیان عبارتست از شش صنف اسمائی که لفظ آنها معرف معنی آنها است . پس مفرد معارف مصطلح نحوهم معرف بفتح یا بکسر و اسم مکانست و تا

و نیز تاء وحدت است

و از خود کلمه هم علاوه بر تشخیص لغت مسلم شود که معرفه اسم مکانست زیرا با معنای مصدری که شناختن باشد بی تناسب است و جمع هم ندارد

عجب در این است که معترض از عبارت المنجد (المعرف والمعرف واحد المعارف و هی الوجه . والمعرفه بفتح الراء موضع- العرف من الفرس جمع معارف] نیز استدلال کرده بود که معارف جمع معرفت بمعنای مصدری و بکسر راء است در صورتی که عبارت صریح است در اینکه معرف و معرف بفتح و کسر راء که اسم مکانست جمع بر معارف بسته شده و معنی آن وجه است !! و معرفت بفتح راء که موضع عرف در فرس است نیز جمع بر معارف بسته شده نه غیر آنها که معرفت بکسر راء مصدری باشد ! و نیز در اوزان چهار کانه یا شش کانه که یکی از آنها مفعله بکسر عین است و جمع آنها بر مفاعل بسته شده استدلال کرده بود که معرفت حتماً جمع بر معارف بسته میشود در صورتیکه این وزن جمع یعنی مفاعل سماعی است نه قیاسی و جمع معرفت بر معارف باید از سماع ثابت شود و کتب لغت بر خلاف سماع هستند در صورتیکه سماع باید از لغت ثابت گردد معترض مزبور برای اثبات این مدعا که معرفت بمعنی علم است عباراتی چند از کتب لغت نقل کرده بود که معرفت بعلم ترجمه شده ولی غافل از اینکه این علم علم يك مفعولی و مرادف معرفت است و این ترجمه ها ثابت نمیکند که اطلاق معرفت بر علم اصطلاحی که عبارت از ملکه یا اصول است صحیح باشد بلکه خطا بودن را اثبات می نماید چنانچه اثبات میکند که معرفت بمعنی علم لغوی دو مفعولی هم هرگز نیامده است

عجب تر از همه این است که عبارت تفتازانی را در اول علم معانی که جهات فرق بین علم لغوی يك مفعولی و معرفت را بیان می

کند بعد از اینکه علم اصطلاحی را تعریف کرده است شاهد برمدها
میآورد و میخواهد اثبات کند که معرفت بمعنی علم اصطلاحی است

نتیجه

باری پس از این مقدمات واضح گردید که معارف جمع معرف
بفتح راء یا بقول المنجد بفتح و کسر که هر دو اسم مکان هستند می
باشد و معنای آن یا جوه یا معروفین است

و از علوم هم در عرف خاص و عام مقصود علوم اصطلاحی
است نه لغوی و گرنه لازم میآید تمام افراد بشر بلکه حیوانات هم
علما باشند زیرا همه دارای دانسته ها و شناخته ها هستند و لا اقل اقسام
علوفه و صاحب و دشمن خود را میدانند و میشناسند

پس از اینکه ثابت گردید مقصود از علم علم اصطلاحی است
و اطلاق علم لغوی هم بر اصطلاحی صحیح نیست تا بمعرفت چه رسد و
معارف هم بمعنی وجوه است و در مصر نظارت معارف بمعنی حقیقی معارف
است یعنی وجوه و محاسن امور يك مملکت که علوم راهم در ضمن
شامل است بدلیل اینکه صنایع و اوقاف را دنبال آن نمی آورند چه
و جوه شامل اوقاف و صنایع هم میشود. پس میگوئیم که ما از معارف
اگر علوم تنها بخواهیم غلط است و اگر وجوه و محاسن یا معنی اسم مکان
بخواهیم که بر حسب عموم معنی شامل علوم بشود ذکر صنایع و اوقاف در دنبال
آن بی مورد است پس یا باید وزارت علوم و صنایع گفت با معارف
تنها بدون صنایع و اوقاف و البته اگر معارف تنها بگوئیم چنانچه مصریان
گویند بحکم آنکه اخصر لفظ است بهتر خواهد بود

اگر هم اصطلاح جدیدی پیدا شده و برای اینکه مملکت از
علما خالی نماند معترضین در معنای علم و عالم بسط داده
و از علوم و علما معنی لغوی میخواهند نه اصطلاحی تصدیق میکنم
که معرفت شامل علم لغوی هست و علما فراوانند و معارف بمعنی
علوم صحیح است زیرا لا مشاحه فی الاصطلاح و بنا بر این اصطلاح

لازم است که بعد از این معلم بمعرف و تعلیم هم بتعریف تبدیل می گردد و البته خواهد شد .

يك قطعه شعراز دهقان علی شطرنجی بخاطر دارم در خانمه بمناسبت موضوع نگاشته و از طول کلام و جسارت از تمام قارئین معذرت میخواهم

وحید

علم از استادان حاصل کن کز روی کتاب

توانی نقطی علم بحاصل کردن

همچو مرغی که خروشش نبود خایه کند

چوزه تواند از ان خایه برون آوردن

بود انکس که با استادان از راه علوم

تنهد از پی شاگردی کردن کردن

دهقان علی شطرنجی

قطعه

دوست - دشمن

قابوس و شمگیر بفرزند خویش گفت فرزند او توئی بشنو از نیای خویش
کز دوست دستیار کن از خصم پابکش بر تخت بخت خواهی اگر متکای خویش
بشناس نیز دشمن خود را ز دوست باز بی دوست تا نمالد خصمت بیای خویش
هر کس که اربقای تو فانیست دشمن است و آن دوست کز بقای تو داد بقای خویش
وحید

پرورش فرزند

فرزند خور در ا بمشقت بزرگ کن کز زحمت است هر که بر احوال رسیده است
وز نه ز چشم دهر بیفتد چو طفل اشک این طفل بیهنر که ترا نور دیده است
پیوسته در نیاز و تقم پایدان بسر کورا پدر بناز و نعم پروریده است
اسان کشد بساحل مقصود رخت بخت ان ناخدا که سختی دریا کشیده است